

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا از این آیه شریفه سوره مبارکه نساء «الرجال قوامون على النساء» می‌توانیم یک عنوان کلی و عمومی استفاده کنیم که «الرجال قوامون في جميع الامور»؟ آیا یک اطلاق و یک عامی از آن استفاده شود تا از همین آیه استفاده کنیم زن نمی‌تواند قاضی، مرجع تقلید شود، زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود؛ چون «الرجال قوامون على النساء»، یا اینکه این آیه چنین اطلاقی ندارد؟

در جلسه گذشته بیان شد که دنباله آیه می‌فرماید: «بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم»، خودش قرینه واضحی است بر اینکه این آیه اطلاق نداشته و در مقام بیان یک معنای مطلق و عام نیست، بلکه قوامون در این دایره است که به آنچه که خدا بعضی از انسان‌ها را بر بعض دیگر تفضیل داده «و بما انفقوا من اموالهم»؛ چون اینها از اموالشان انفاق می‌کنند در این دایره است.

بنابراین دایره قوامون محدود به همین متعلقی است که وجود دارد و در نتیجه این «بما فضل الله» تفضیل ذاتی مراد نیست و مراد همان تفضیل اعتباری در ارث است، «بما فضل الله» نه اینکه ذاتاً خدا مرد را بر زن تفضیل داده که تا بیائیم یک تفضیل ذاتی استفاده کنیم، بعد هم بگردیم ببینیم تفضیل ذاتی در چیست؟ بگوییم یکیش در عقل است، یکیش در قدرت بدنی است، یکی در استقامت در رأی است، نه! از آیه تفضیل ذاتی استفاده نمی‌شود و به قرینه آیه 32 سوره نساء، «و لا تتمنوا ما فضل الله بعضهم على بعض» تفضیل در باب ارث است.

روایت اول: روایت علل الشرائع

این روایت در کتاب علل الشرائع «باب العلة التي من اجلها صار الميراث للذكر مثل حظ الانثيين» آمده است. اصلاً عنوان باب این است که چرا برای مذکر دو برابر مؤنث ارث قرار داده شده است؟

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عَلَيْهِ عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرِّجَالُ مِنَ الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَ الرَّجُلُ يُعْطَى فَلِذَلِكَ وَفَرَ عَلَى الرِّجَالِ وَ عِلَّةُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا تُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتَاجَتْ وَ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا وَ لَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَ لَا تُوَحِّدُ بِنَفَقَتِهِ إِنْ احتَاجَ فَوُفِّرَ عَلَى الرَّجُلِ لِذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ.^[1]

شیخ صدوق این روایت را از محمد بن سنان نقل می‌کند. در این روایت هم این «ما فضل الله» را درست تطبیق فرموده بر قضیه میراث، ولو از جهت سندی هم ما اشکال کنیم منتهی معتقدیم قبل از سند باید مدلول را دید و باز این را تأکید می‌کنم که ابتدا نباید سند معیار باشد، این مدلول مطابق با خود قرآن است، من این روایت را ندیده بودم و این روایت کاملاً مطابق با خود قرآن است و این ما فضل الله را در دو آیه قبل دارد. همین روایت در من لا یحضره الفقیه آمده و آنجا هم شیخ صدوق عین همین روایت را ذکر فرموده است.

لذا در روایات بر معنایی که برای «ما فضل الله» کردیم شاهد پیدا کردیم. این روایت تمام آیه را توضیح می‌دهد، «ما فضل الله» تمهیدی برای «انفقوا» است؛ یعنی خدا از فضل خودش به اینها اضافه داده و باید از این اضافه به زن‌ها به عنوان نفقه بدهند.

روایت دوم: روایت کتاب جعفریات

در اینجا بعضی از روایات دیگر هم وجود دارد که در کتاب جعفریات (که اسم دومش هم اشعثیات محمد بن اشعث است) آمده است.

بررسی اعتبار کتاب جعفریات

در اینکه کتاب جعفریات معتبر است یا نه، اختلاف وجود دارد. صاحب وسائل از کتاب جعفریات هیچ روایتی در وسائل نیاورده، اما همین سبب شده که محدث نوری مستدرک را بنویسد؛ چون عمده روایات در مستدرک از همین جعفریات است. درباره وثاقت خود محمد بن محمد بن اشعث بحثی نیست، طُرُقی که این کتاب هم نقل می‌کنند در آن طرق معتبر وجود دارد، منتهی در اینکه این کتاب موجود همان کتاب محمد بن محمد بن اشعث باشد بحث هست و باز یک قرائنی را بعضی از اهل رجال ذکر کردند، مثلاً روایاتش با روایاتی که صدوق آورده متناً و سنداً اتحاد دارد، مجموعاً قابلیت اعتماد دارد اگرچه صاحب جواهر به شدت با این کتاب جعفریات مخالفت کرده و آن را نمی‌پذیرد.

با قطع نظر از مسئله سند کتاب، این کتاب را جعفریات می‌گویند؛ زیرا همه روایات آن از امام صادق علیه‌السلام است. در صفحه 107 بابی دارد به نام «باب اباحه تأدیب النساء ولو بالضرب»:

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِابْنَةٍ لَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ زَوْجَهَا فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ الْأَنْصَارِيُّ وَ إِنَّهُ ضَرَبَهَا فَاتَّرَ فِي وَجْهِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّجَالَ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ أَيُّ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْأَدَبِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَدْتُ أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ.^[2]

مراد از محمد، محمد بن محمد بن اشعث است، موسی همان موسی بن اسماعیل است. یک مردی دخترش را خدمت پیامبر آورد و عرض کرد: فلان مرد انصاری شوهر اوست و دختر من را زده و در صورتش اثر آن زدن موجود است. حضرت فرمود: حق نداشته بزند! «فأنزل الله عزوجل الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم أي قوامون على النساء في الأدب فقال رسول الله عزوجل أريد أمراً و أراد الله غيره»؛ پیغمبر اول فرمود این مرد حق نداشته بزند و بعد خدا این آیه را نازل فرمود و این «قوامون على النساء» را خود آن راوی می‌آورد، «أي قوامون على النساء في الادب»، پیغمبر هم فرمود من یک چیزی را اراده کردم و خدا چیز دیگری را اراده کرده است.

اولاً، یکی از اشکالات صاحب جواهر به روایات جعفریات این است که روایاتش غالباً در مسلک عامه است. این سخن صاحب جواهر در مورد این روایت درست است، مگر می‌شود بگوئیم پیامبر یک حرفی بر خلاف اراده خدا بزند؟! سنی‌ها این حرف را قائلند، قائل به سهو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، قائل به عصمت نیستند، قائل به اشتباه هستند، ولی ما وقتی می‌گوئیم هر چه را که ائمه علیهم‌السلام ما اراده می‌کنند، «ما یریدون إلا ما اراده الله»، پیغمبر به طریق اولی است که «لا یرید إلا ما اراده الله»، پیامبر در یک موردی اگر سؤالی می‌شد و نیاز به تأمل داشت صبر می‌کرد تا آیه نازل شود، اینکه پیامبر اول یک چیزی بفرماید و بعد آیه بیاید و بعد بگوئیم بله، من یک چیزی گفتم و خدا چیز دیگری گفت، این با مبانی امامیه سازگاری ندارد.

ثانیاً، قوامون در آیه، خودش فرموده «بما فضّل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا»، بگوئیم «أی قوامون فی الادب»، بعد هم مطلق الضرب را استفاده کنیم! در خود همین آیه «فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن»، ضرب در یک مرحله متأخری قرار گرفته نه در اولین مرحله، بعد هم خود پیامبر بفرماید این اولین مرحله که این را زده اشکالی ندارد! اینها با خود این آیه سازگاری ندارد لذا این روایت قابلیت استدلال ندارد.

روایت سوم: روایت دیگری از علل الشرائع

یک روایت دیگری را در علل الشرائع که در بحث اجتهاد و تقلید هم سنداً و هم دلالتاً مورد بحث قرار دادیم، در علل الشرائع جلد 2 صفحه 512 باب 286 «باب العلة التي من اجلها فضل الرجال على النساء»،

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنُهُ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ مَا فَضَّلَ الرَّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَضَلَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ وَكَفَضَلَ الْمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ وَبِالرِّجَالِ تُحْيَا النِّسَاءَ لَوْ لَا الرِّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ قَالَ الْيَهُودِيُّ لِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ هَكَذَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ مِنْ طِينٍ وَ مِنْ فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا أَلَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحْضَنَ وَ لَا يُمَكِّنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْقَذَارَةِ وَ الرَّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطَّمْثِ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدٌ.^[3]

سند شیخ صدوق به محمد بن علی ماجیلویه صحیح است، عن عمّه (که محمد بن ابی القاسم موثق است و سید اصحابنا القمیین) عن احمد بن ابی عبدالله (که همان احمد بن محمد بن خالد البرقی موثق است) عن ابی الحسن البرقی (که موثق است)، سند روایت معتبر می‌باشد.

در این روایت آمده: گروهی از یهودی‌ها خدمت پیامبر آمدند و اعلم آنان مسائلی را از پیامبر پرسید. از جمله سؤالات این بود که برتری مردها نسبت به زن‌ها چیست؟ حضرت فرمود: «كفضل السماء على الأرض و كفضل الماء على الأرض فالماء يحيي الأرض و بالرجال تحيى النساء لو لا الرجال ما خلقت النساء»؛ اگر رجال نباشد خدا زن‌ها را خلق نمی‌کرد. بعد پیامبر به این آیه هم استشهد می‌کنند: «يقول الله عزوجل الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم».

یهودی گفت چرا خدا مردها را بر زن تفضیل داده؟ «فقال النبي خلق الله تعالى من طين و من فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ»؛ از بقیه آن طین حوا خلق شد. «و أول من اطاع النساء آدم»؛ اول کسی که از زن‌ها اطاعت کرد خود آدم بود، «فأنزله الله تعالى من الجنة»؛ چون آدم از حوا اطاعت کرد خدا بیرونش کرد، «و قد بَيَّنَّ فضل الرجال على النساء في الدنيا ألا ترى إلى النساء كيف

يَحْضَنُ وَ لَا يُمْكِنُهُ الْعِبَادَةُ»؛ نمی‌بینی زن‌ها حیض می‌شوند و نمی‌توانند عبادت کنند، «و الرجال لا يصيبهم شيءٌ من الطمث، قال اليهودي صدقت يا محمد».

اگرچه سند این روایت معتبر است، لکن دلالت آن دارای چند اشکال است:

ارزیابی روایت

روایات را باید بر قرآن عرضه کرد و از جمله اشکالات این روایت عبارت است از:

1. عبارت «فضل الرجال على النساء كفضل السماء على الأرض» با آیات زیادی از قرآن سازگاری ندارد، فضیلت و کرامت در قرآن مربوط به تقوا و تقرّب به خداست، مربوط به عبادت است.

2. این‌که قرآن مکرر می‌فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرِجَهُمَا»^[4]؛ یعنی شیطان هر دو را وسوسه کرد، نه اینکه اول حوا را وسوسه کند و حوا هم آدم را وسوسه کند، شیطان هر دو را وسوسه کرد. در خود قرآن وجود دارد «فوسوس لهم الشيطان»^[5]، آنجایی که آدم و حوا هر دو می‌گویند: «ربنا ظلمنا أنفسنا»^[6]؛ هر دو گرفتار گناه شدند؛ چون قبل از نبوت بوده یا راجع به اینکه ترک اولی بوده بحث‌های زیادی دارد.

3. اشکال سوم اینکه چطور می‌شود پیامبر علت فضیلت مرد بر زن را این قرار بدهد که زن حیض می‌بیند، مگر نمی‌تواند خدا را عبادت کند؟ مگر نگفتند مستحب است در محل عبادتش بنشینند و ذکر خدا را بگویند، مگر آن ذکر عبادت نیست؟ از طرف دیگر زن‌ها چهار پنج سال قبل از مردها بالغ می‌شوند، چرا این را ملاک قرار نداده؟ اشکالات متعددی به دلالت این روایت وجود دارد و بعید نیست که از اسرائیلیاتی باشد که داخل در دین کردند.

یهود برای اینکه دین را خراب کند روایات مختلفی در باب تحریف قرآن، راجع به زن‌ها آورده، این روایت را به هر زنی بگویند می‌گویند این چه استدلالی است که پیامبر می‌کند؟! پیامبری که عقل اول است و متصل به وحی است بگوید علت فضیلت این است که زن حیض می‌زند و مرد نمی‌زند؟! این شد فضیلت؟ این از آن روایاتی است که به نظر من جزء اسرائیلیاتی است که وارد در دین کردند و باید اینها را مراقبت کنیم.

نکته دیگر اینکه حضرت فرمود: «هَنَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»^[7] قضیه خارجی است و به عنوان قضیه حقیقیه در دین مطرح نیست و اشتباه همین است که می‌گویند امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه فرمودند که «هَنَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ وَ الْإِيمَانِ»، اینها به عنوان قضیه خارجی مطرح است نه به عنوان قضیه حقیقیه و جواب اصلی هم همین است که بین قضیه خارجی و حقیقیه خلط نکنید. به هر حال، هیچ‌کدام از این روایات نفی مطالب ما را نمی‌کند.

دیدگاه علامه طباطبائی

مرحوم علامه در ذیل همین آیه یک عنوانی دارند: «كَلَامٌ فِي مَعْنَى قِيمَةِ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ»، از مجموع فرمایشات‌شان استفاده می‌شود که فضیلت ذاتی مرد بر زن را پذیرفتند. ایشان چند مطلب را بیان می‌کنند:

1. اولین مطلب این است که قرآن کریم رجوع به عقل را بسیار تأکید می‌کند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» و جانب عقل را بر مسئله هوا و هوس ترجیح می‌دهد و توصیه‌های مکرر دارد بر اینکه این ودیعه الهی و این عقل را حفظ کنید.

2. از طرف دیگر همین قرآن مسئله عواطف را هم مطرح می‌کند، «اَشْدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءَ بَيْنَهُمْ»، «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ إِلَيْكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً»، «قل من حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ اللَّهُ لِعِبَادِهِ»، دو تا واقعیت است یکی عقل و یکی عواطف.

3. بعد می‌فرماید قرآن می‌گوید عواطف باید تحت حکومت عقل باشد.

4. مطلب چهارم اینکه بسیاری از محرماتی که در اسلام هست برای حفظ العقل است، شراب حرام است چون مخرب عقل است، قمار حرام است چون مخرب عقل است، حتی ممکن است در زنا و ربا همین طور باشد. در ربا که خود آیه قرآن هم دارد که «لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»^[8]، ایشان می‌فرماید بسیاری از گناهان مخرب عقل است و برای اینکه مخرب عقل است خدای تبارک و تعالی اینها را حرام کرده است.

نتیجه‌ای که می‌گیرند این است که می‌گویند پس باید زمام امور عامه جامعه به دست کسانی باشد که از عقل بیشتر برخوردار هستند، آنهایی که عقل حسابی دارند و از عقل بیشتری برخوردارند، همین جا این را مفروض می‌گیرند چون مردها این عقل بیشتر را دارند پس باید زمام این امور به دست آنها باشد.^[9] رئیس جمهور نمی‌تواند زن باشد، قاضی نمی‌تواند زن باشد، اصلاً مدبر یک شهر هم نمی‌تواند زن باشد.

طبق این کلام یک استاندار و بخشدار و شهردار هم نمی‌تواند زن باشد، چون قرآن می‌گوید امور باید به دست افرادی داده شود که از عقل بیشتری برخوردارند و بعد می‌فرمایند این مستفاد از قرآن کریم است و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و روش ایشان شاهد بر همین مطلب است؛ زیرا ایشان هیچ زنی را به عنوان نماینده خودش جایی نفرستاد، هیچ زنی را حاکم قرار نداد، هیچ زنی را برای جنگ دعوت نکرد و هیچ زنی را قاضی قرار نداد.

ارزیابی دیدگاه علامه طباطبائی

سه چهار اشکال بر مرحوم علامه (در بحث سال 1382) کردیم که عبارتند از:

1. این آیاتی که امر به تعقل می‌کند، مانند «افلا تعقلون»، «افلا تدبرون»، آیا این خطابش فقط به مردهاست یا اینکه خطابش به همه انسان‌هاست؟ اینها اطلاق دارد و اطلاقش همه انسان‌ها را می‌گیرد چه مردها و چه زن‌ها، در جایی که می‌فرماید: «اولوا الالباب» آیا فقط مردها مراد است یا هم مردها و هم زن‌ها را شامل می‌شود؟

2. بر فرض که از قرآن استفاده کنیم بگوئیم امور جامعه را باید به دست کسی داد که از عقل بیشتری برخوردار است، این از کجا مفروض شود که عقل مرد بیشتر است؟ آدم تتبع کند، جاهایی که مرد عاقل‌تر است به مرد بدهند و جاهایی که زن عاقل‌تر است به زن بدهند.

3. اشکال این سیره پیامبر را که ایشان تمسک می‌کنند آن است که پیامبر در یک زمانی مبعوث شد که دختر را زنده به گور می‌کردند، مگر می‌شد به آن مردم بگوئیم این زن رئیس شما باشد؟! اصلاً امکان نداشت، امکان اینکه پیامبر در آن زمان زنی را به عنوان مسئول و حاکم قرار بدهد وجود نداشت، اما به این معنا نیست که پس قابلیت این هم نداشته! لذا به این سیره پیامبر هم نمی‌شود تمسک کرد و البته بعضی از اشکالات دیگر هم وجود دارد، این فرمایش تمام نیست.

[1] . علل الشرائع؛ ج2، ص: 570، ح1؛ الفقيه 4- 350- 5755، و التهذيب 9- 398- 1420؛ وسائل الشيعة؛ ج26، ص: 95، ح 32562- 4.

[2] . الجعفریات - الأشعثیات؛ ص: 107؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج14، ص: 260، ح 16649- 3.

[3] . علل الشرائع؛ ج2، ص: 512؛ بحار الأنوار، ج100، ص: 240، ح 1.

[4] . سورة بقره، آیه 36.

[5] . سورة اعراف، آیه 20.

[6] . سورة اعراف، آیه 23.

[7] . نهج البلاغة، ص: 72، خطبه 79.

[8] . سورة بقره، آیه 275.

[9] . «كلام في معنى قيمومة الرجال على النساء: تقوية القرآن الكريم لجانب العقل الإنساني السليم، و ترجيحه إياه على الهوى و اتباع الشهوات، و الخضوع لحكم العواطف و الإحساسات الحادة و حظه و ترغيبه في اتباعه، و توصيته في حفظ هذه الودیعة الإلهية عن الضیعة مما لا ستر علیه، و لا حاجة إلى إيراد دليل كتابي يؤدي إليه فقد تضمن القرآن آيات كثيرة متكررة في الدلالة على ذلك تصريحاً و تلويحاً و بكل لسان و بیان. و لم يهمل القرآن مع ذلك أمر العواطف الحسنة الطاهرة، و مهام آثارها الجميلة التي يترتب بها الفرد، و يقوم بها صلب المجتمع كقوله: أشداء على الكفار رحماء بينهم: - الفتح 29، و قوله: لتسكنوا إليها و جعل بينكم مودة و رحمة: - الروم 21، و قوله: قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده و الطيبات من الرزق: - الأعراف 32، لكنه عدلها بالموافقة لحكم العقل فصار اتباع حكم هذه العواطف و الميول اتباعاً لحكم العقل. و قد مر في بعض المباحث السابقة أن من حفظ الإسلام لجانب العقل و بنائه أحكامه المشرعة على ذلك أن جميع الأعمال و الأحوال و الأخلاق التي تبطل استقامة العقل في حكمه و توجب خبطه في قضائه و تقويمه لشئون المجتمع كشرب الخمر و القمار و أقسام المعاملات الغررية و الكذب و البهتان و الافتراء و الغيبة كل ذلك محرمة في الدين. و الباحث المتأمل يحدس من هذا المقدار أن من الواجب أن يفوض زمام الأمور الكلية و الجهات العامة الاجتماعية - التي ينبغي أن تدبرها قوة التعقل و يجتنب فيها من حكومة العواطف و الميول النفسانية كجهات الحكومة و القضاء و الحرب - إلى من يمتاز بمزيد العقل و يضعف فيه حكم العواطف، و هو قبيل الرجال دون النساء. و هو كذلك، قال الله تعالى: "الرجال قوامون على النساء" و السنة النبوية التي هي ترجمان البيانات القرآنية بينت ذلك كذلك، و سيرته (صلى الله عليه وآله وسلم) جرت على ذلك أيام حياته فلم يول امرأة على قوم و لا أعطى امرأة منصب القضاء و لا دعاهن إلى غزاة بمعنى دعوتهن إلى أن يقاتلن.» تفسير الميزان، ج 4، ص 119.